فطابه ومنبر وسرانجام شطحیات». روایت های

کوتاه و مطایبهآمیز این اثر خاطرات خود راوی

است از زمان حضورش در بدنه قدرت و همراهی با روحانیان. این نقطه قوت اثر است. همه ما ، مست داریم بدانیم پشت این دروازه عظیم

چیست و حاضران در قدرت با هم چه می گویند

هُر آنچه در پشت دیوار است، مشتاق می کند. با این حال همین نقطه قوت اثر نیز با نقدی جدی

همراهاست. برخی روایتها خاطرات خود راوی نیست. احتمالا راوی لطیفهای سیاسی شنیدهو آن را به شیوهو سبک خودنوشته است.برای مثال روایت اول بخش مدیاباشی در سفر – با عنوان آزادی

هما الست

و به چه می خندند؟ این دستر سبی نداش به آنچه در پشت این پرده ضخیم می گذرد ما را برای خواندن کتاب یکه قصدش به رو آوردن

دريچه



ہم کتاب تان آغاز کنیم نگاہ اجازهبده ت؟مثلااگربه ئىــمابە «الاحقر فداتون» چىپ کتابی با چنیین عنوانی که متشـکل از ترکیب ت، برخــورد می کردید چه ہتے –نوپے اس برداشتیاز آُنداشتید؟

ه . ۸ | مروعد | یکشنبه ۶۱ردیبهشت ۱۳۹۴ | سال سوم | شماره ۵۴۹

فكر نمى كردم كه بدنه نسـل فعلى جوانان ما تا اين اندازه از ادبیات مصطلح یک نسسل قدیم تسر دور افتاده باشند، به عبارتی فکر می کسردم کلمه الاحقر، در ذهنها هنوز وجود دارد. چرا که ایسن کلمه در دورانی بلند به عنوان امضای قدیمی شخصیت های دینی، سیاسی گذشته بوده است. با این همه اساسا به دلیل پیشینه الاحقر (که یک امضای قدیمی است و ساختار کلاسیک دارد) بود که تصمیم گرفتم آن را با افداتون، كەاكنونمصطلحاست تلفيق كنم. از این ساختار تلفیق در تمامی اسامی خاص

ئتابهم سودبر دهايد؟

اساسا كُل كُتابً يك نوع بازى بين پستمدرنيسم و درنيته است. حتى اسم «اسطوخودوس» و «سِون» را با هم تلفيق كردهام يا امديا، را با اباشـــى،؛ همه اسّامي کتاب به قول شما ترکیبی است. این را هم بگویم که مىخواسىتم بەنوعى ايىن بەھم ريختگىي كنونى را نمایان کنم واغلب سعی کردم با شخصیت ها وانتخاب اسم آنها این را نشان دهم مثلا «مدیا» که مدرن ترین عنوان رسانهای است و «باشی» هم که قدیمی است و مقداری هم این اسم به شخصیت خودم می خورد که کمی همیشــه حالت «مدیا باشــے ، ها را داشته ام و ااسطوخودوس سون، که به خاطر کار کردنم در مجله ها انتخاب شدو می دانید که «اسطوخودوس» یک گیاهی است که به درد همه مریضی هامی خورد. چه چیز باعث شـد به واژه «الاحقر» بر س

د. آیا رابطه بينامتني باعنوان كتاب بهمفهوم يك تلقى ترهطنز اجتماع رادرنظر داشته ايد؟ . نرگسنا

این دریافتها، کار منتقداست. گرچه شخصی که بار تاريخی اين عنوان را درک نکرده باشده طبيعی است نمى تواند مفهومى كه مورد نظر من بوده اس عنوان ومتن كتاب بيرون بكشد امابراي من أنجه باعث شــداین اسم به ذهنم بر ســد، این بود که کتاب خیلی ســال منتظر مجوز بود، حتی قبل از اتفاقات انتخابات. در دوران آقای احمدینژاد این کتاب را به بسیاری از ناشران سپردم و آن زمان هم از لحاظ محتوا میگفتند که این قابل چاپ نیست و هم از نظر آن که نام من روی کتاب بود. در این دوره یکی از ۵۰ قصه مجموعه مجوز گرفت و ۴۹ تای آن ردشـــد.در همان زمان مدیر نشــر كنوني كتاب تلفت كه من مراتب ترفتن مجوز راانجام مىدھموكار راجلومىبرم تادر نھايت ببينيم چەخواھد شد.بههرحال مىخواستم كتاب را به همين أقاى ناشر معرفي كنم بنابراين متنى طنازانه نوشتم، زير آن راامضاً كردمو كنارش نوشتم: «الاحقر فداتون». سپس ديدم اين ، خوبی است در حالی که اول در ذهنم این بود که عنوان کتاب را ۱۰ سطوخودوس سِوِن ، بگذار م امادیدم - حــوى ــــبرا، مستقو موموس سول، بمكارم ماداييم خواندن اين اسم سخت است و نوشتن «السطوخودوس» هم متفاوت است و بعضى جورى ديگر مى نويسندش؛ پس تصميم گرفتم نام كتاب را «الاحقر فداتون» بگذارم. این را هم بگویم که بالاخــره در دوران آقای روحانی از فای صالحی که معاون وزیر از شادو دوست من نیز بود تقاضا کردم که متن را خودشان بخوانند و ایشان هم خواندند و تنها یکی از قصه ها را پیشنهاد دادند که تغییر دهيمآن همانه باقاطعيت وبالاخر وكتاب منتشر شد.

اكنون ازانتخاب عنوان كتاب راضى هستيا پس از چاپ حسی به من دست داد که اکنون احساس مى كنم بايد الاحقر» را تغيير مى دادم، چرا كه خيلى از جوانان بامن برخور دداشتند و گفتند كه الاحقر » به چه

با این نگاه می توانــم بگویم که جوانــان امروز با ادبیات و تاریخ گذشته خود که البته در این مورد چندان هم دور نیست، فاصله گرفتهاند؟ و این می تواند به عنوان نقطه منفی این نسل مورد ارزيابىقراربگيرد.

در این که در زمان های گوناگون بین ادبیات کلامی و نوشتاری فاصله می افتدشکی نیست امانمی توانم، بگویم که نقطه منفی است. به نظرم نسل امروز برای خودش تعریف تازهای از زیستن دارد که این تعریف در پیوند با گذشته به دست نیامده. همیشه در صدی از پیوندهای گذشته با نوعی از نوگرایی و مدرنیته با یکدیگر تلفیق می شدند و فرهنگ نسل بعد را تشکیل می دادنداما در ماجرای متولدین دهه هفتاد به بعد این معادله به هم يختهاست.براى اين كه چيزى به عنوان ييوند به گذشته ا آنچنان پراهمیت نمی داند و برای خودش تعریف



میشــل فوکــو(۱۹۸۴–۱۹۲۶)، در کتاب «تاریخ جنون» می آورد:«گفتمان بــا روحانیت در مرکز دیدمان مسیحیت در خصوص نیل به مرز های دیمندی سند فرهنگی، بــه محیــط فرهنگی و عینــی بودن سناختاز فرهنگ ورابطه آن باقدرت روشنگر اســت»این مبحث و نگرش فوکویامایی اگرچه جنبه ابسزاری برای نوعسی از دیدمان فلسسفی مورد نظر او را دارد امسا در حقیقت و در لایه های پنهاندارنده خود، دقيقا مى تواند روشىنگر باشـــد. از ا ـــــن نگاه ــــه بهانه آنکـــه محمد علی ابطحــی (۱۳۳۸) ایــن شـخصیت فرهنگــی – ابطحــی (۱۳۳۸) ایــن شـخصیت فرهنگــی – سیاسی تاریخ حال حاضر کشورمان؛ که سابقه کاریاش از مدیریت برنامه های صداو سیمای مشهد (۱۳۵۸) تامعاونت امور بین الملل وزارت

جدیداززندگی،ارتباطات،سیاست،اجتماعوعشقدارد واینهاتعرفهاییکاملانوییاست. بینش قابل دفاعی است، از ایـن منظر علت

... اینگرایشواین تعریف تازهراچه می بینید؟ دو علت اصلی در این مورد وجود دارد، نخست ظهور گسترده ارتباطات است.وقتی نسلی خودش را همزمان با فرهنگ در سطحی جهانی شریک می بیند؛ خیلی این که گذشـــتهاش چه چیزهایی داشـــته است، مهم نمیشود. درواقع این فرهنگ جمعی بین جوان چینی، سیس وسدوری می رانند عیسی بین جوی پی کی انگلیسی، امریکایی وفرانسوی یکی می درواقع عصر جوانی بروز می کند نه عصر ملی پــا تاریخی و در این عناصر با یکدیگر شریک میشوند، گفتو گو می کنندو تنیجهاش این میشود که آدمهابا خواستهایشان رشد می کنند و در این میان حتی دولت، حکومت، بزر گتر ر مدرسه، دیگر تأثیر عمیق خود را از دست دادهاند اما نلیل دوم آن؛ دلزدگی از فشارهای بی دلیل

ست که روی نسل جوان آمده که نهایتا به بای گسترش اعتقادات آنها، نسبل های جدیدرادلزده کرده است. ر جای گسہ اتفاقاً پیُـرو صحبتهای شــما باید بگویم کــه سـطح عمومی اندیشـه فرهنگی و هویت ملی و بومی خیلی پایین آمده است. یعنی ما امروز از فرهنگ، تصویری داریم که مانند گذشتەازمعیارھای ھویتوفرھنگملی-بومی پیروینمی کند.

بله؛ این بخشی از واقعیت جامعه جهانی است. اتفاقی وصورتای پیر نم منابع و بی چاک مسر ولی وجود دارد؛ عنصری که جوانان مار الابالی کرده است. لابالی نه بــه معنای منفی، به معنــای این که بگذارید مرکس هــر کار می خواهــد بکند، چرا کــه مابرای فودمان یک تعریف از زندگی داریم و زندگی خودمان راباآن پیش میبریم.

ر- سیس میبریم، از نگاه پست مدرنیسی تان برای کتاب صحبت کردیم، یک اصطلاح آشوبنده و بسیار تفکربرانگیز از دهیه ۱۹۶۰ به این سو. آنچه که گویی همین رابطه جدید فرهنگ و نسل های امروزی را نمونه ای از قرار گرفتسن در وضع خود میداند. ادوارد سـعید کـه میتـوان آن را یک نیلسوف پسا تجددگرای مسلمان خواند،معتقد است بهترین نمونه برای وضع پست مدرن بلوک شـرق اسـت. کشـورهایی که مثلا آبگوشت را سری، سب می خورندی که مدر ایکوست را روی میز انگلیسی می خور ندیا برنے ایرانی را در ظرفهای چینی سرو میکننــدو البته فکر مىكنندمستعمره هيچكجاى جهان نيز نيستند. ارزیابی تان درباره این وضع با نیمنگاهی به باور خود تان در طول نوشتن کتاب چیست؟

ایسن را بگویم که این جامعه جوانی که شـرحدادم را سـتمدرن نمی دانم و البته این را هــم نمی دانم که ، تعبیرش چیست، به جای «پست» احساس می کنم باید بگوییم که حتی از مدرنیسم سبقت گرفته است. یعنی مدرنیسمی که روال کلاسیک داشته است، سال ها بعد ر - بنی کرون - بی باید به چنین حوزههایی برسد، نه آن که ماباز گردیم به قبل مدرنیســم و این نکته قابل توجهی است که حتی س سرىيسىمو ₁ين ندته قابل توجهى است كه حتى مدر نيسم هم خودرابراى اين سرعت آماده نكر ده بود كه

فرهنگ و ار شاد اسلامی (۱۳۶۷) و ریاست دفتر رئیسجمهوری (۱۳۷۶) چشــمگیر اســتو با تازگی مجموعهای از قصههای کوتاه (مینیمال يمال) در بی میشوعدی و عندمای مو مار میشودن) خـود را از همین سـابقه کاری پر طمطـراق در هیات یـک کتــاب با نوشــتاری طنز بــه همت نشــر الوح فکر ۱۰ به پیشـخوان کتاب آورده: به گفتوگویی پیرامون این کتاب و برخی مسائل دیگرنشستم،گفتوگویی کهاگرچهشایدمدلی گستردهاز آنچه فوکو به عنوان یک «گفتمان»از آن یاد میکند نباشد، اما، به دلیل کارنامه کاری ابطحی، در جغرافیای نحیف فرهنگی و سیاسی کشورمان و دیدمان او در خصوص برخی مباحث فرهنگــی و رابطه اش با فضای سیاســی، بتواند پرسشهایی اساسی را برای نوعی گفتمان در این خصوص به کارانــدازد. ابطحی با صمیمیت همیشــگی و بیان طنز محور و البته خردگرا به پرسشهایم پاسخداد. پاسخهایی کهنتیجه آنها رادراينصفحهبا يكديگر مرور مىكنيم.

سیستمارتباط جمعیاینترنتواردشدو تحولی عمیق در سطح جهان ایجاد کرد که نسل جدید ما هماز آن

سوسی رد اجازه دهید از این موضع کمی فاصله بگیریم، اگرچه شــوقم به ادامه آن افزون است اما موضع کتاب را پی بگیریم. در قصه هـا طنزهایی دارید که آن را «طنزهـای آخوندی» خطـاب کردهاند. کمی درباره آن برای مان بگویید. درواقع این طنز آخوندىچي ز از کودکی من، قبل از انقلاب، یک نسـل روحانیتی

جود داشت که نسبلی اصیل بودند. نه به خاطر پول خوند شده بودند و نه به خاطر امکانات یا ریاست؛ چرا که آن موقع اصُلاَچنین مباحثی نبود. یَّک وظیفُهُ کاملاتمیزی برای خودشان در نظر داشتندو به دلیل این تمیزی وظیفه، صفای وجودی خاصی در آنها بود. صفایی که مجالس بگــو بخندزیادی را

.

الاحتر فداتور

.

ایجاد می کے د. آنھا چون نمے پایس ر جلوی تابلـوی حکومتی قرار بگیرند در درون خودشــان بگو بخندها، طنز ها ولبخندهایی داشتند و من شاهد آنها بودم چون خانواده مااز مجموعه همین وحانيونسنتى اصيل بودندر فتوآمد های روحانی که بعدها . سکن است، در حکومت قرار گرفتند یا

برخیشان نگرفتند را می دیدمُ و درک می کُردمُ که این جوک ها و طنزهای شان یک ملاحتی دارد. به هر حال با مریدهای شان شوخی می کردند، با مسجدی ها شوخی می کردند؛ حتی یادم است منبری ها قبــل از انقلاب وی منبر با مردم شــوخی می کردند و من یک بخشے نوشـــتههای الاحقرفداتون» را به این اختصاص دادم به شـــد طنزهای آخوندی اگرچه به دلیــل روتوش، َن مایه اصلی اُش نَشــاُن داده نمی شــود اَما این فُضَاها که مثلا منبری هــا دور هم جمع می شــدند و یکی از ند و یکی از خوشمز گی هایشان ایُن بود که سوتی های یکدیگر را گیرند، در آن وجود دارد.مجالسی که اغلب آخرش هم . بگیرند، باجديت به خواندن روضهاي ختم مي شدوهيچ منافاتي هم با آغاز آن نداشت. به هر حال اغلب مردم این فضای ن روحانیت اصیل را ندیده بودند. این به دهنم رسید کری که من چنین چیزهایی را بنویسه و حالا شاید بیشتر روایت هایش در جلدهای بعدی کتاب منتشر شود. با این نگاه شما طنزها و شوخی های آن جامعه

روحانیت را از اندرونی به بیرون کشیده ایدو حالا در هیأت یک کتاب منتشر کرده اید، اندرونی ای که اغلب مردم جامعه از آن مطلح نبودندو این یک زاويهاز آن روحانيت رابه جامعه نشأن مى دهد كه با تصور عمومی مردماز روحانیون یکسان است. البتیه میدانید که همه اسن کتاب سه این طنزه فتاب بــه این طنزها

ختصاص ندارد.درباره آنچه مورد نظر شماست؛ معتقدم که خود آن روحانیت اصیــل در دوران خودش اندرونی سکرتی نداشت، ممکن است به قول شما اندرونی بوداما محافظت شده نبود. همان موقع خود علما كتابهايي مینوشتند که شُوخیهایی هم در آن بوداما به نظر م نکته مثبت آن مهم است که ایس روحانیت جزیمی از این جامعه هستند. چرا می خواهیم پوشش بدهیم. روز رأی گیری وزرای آقای روحانی یک عده دور وزیر اطلاعات جمع شــده بودند و روبوسی می کردند، آقای

لاریجانی بهعنوان یک آخونــدزادمای جزیی از ه فضاست ومانند بقيه است وهيج اشكالي ندارد مانند دیگران بودن و مُنّ نمیدانم چرا ما سعی می کنیم خودمان رااز بقیه تمییز دهیم؛ گفتند زیاد شلوغ نکنید موانان رو بی میکنید سیم معمور ایم محمور معمور معمور است. چراروبوسی میکنید سلیقه هم خوب چیزی است. بعد آقای ظریف قابل تحمل است. این یک لبخندی است که در هر جامعهای وجود دارد و پوشاندنش چیز جالبی نیست. من از روز اولی هم که وَبِلَاگ تأسیس کَردم با همین نگرش بود. یک بار دیدم در دوبی تبلیغ می کنند که موبایـل دوربین دار به بازار ی آید و من خریدم و تا توانستم در جلسات خصوص یی یا بر س حریدم و با بواسیم در جلسات حصوصی یا در دولت در حالت های غیر معصول عکس گرفتم، تازه بعدها فهمیدند که ایس دوربین عکس می گیرد و ن روزى يک عکس توى وبلاگم مي گذاشہ ، مثلاا: قاي وزير كه دارد جورابش را در مي آورد؛ در حقيقت من اصرار داشتم که دولتے های ما هم مثل مردماند، این که همهاش شـــما آنها را ۳ در ۴ ببینید زیاد جالب نیس این کار سختی بود که من در تاریخ سیاسی ایران شروع كردم. به نظرم این رســمیت خیلی نه به نفع روحانی . بەنەبەتقىعمردم.

شمابه عنوان یک روحانی که دوران بسیاری را با جامعه روحانیت گذراندید و بسیاری از بزرگان این گستره را درک کردهاید، رابطـه روحانیت ین مسطر کر عرف مرعدینه ریست رو میسید با ادبیات را چگونه می بینید؟ اصولا فرصت نمی شـود که از روحانیان پرسـید که نگاهشان به ادبیــاُت فاخر و درجــه یک جهان چیسـت. شــما خودتان با ادبیات رابطه قوی دارید اما فکر مىكنيدكهجغرافياىروحانيتادبياتراچگونه ىيىنىد؟

د. دو بحث وجود دارد یکی بحـــث تاریخ اصل توجه به ادبیات، به معنای آن که یک روحانی ادیبانه حرف بزند وادیبانه بنویسدو خط خوش داشته باشد و این خیلی پرسابقەبودەاست.دراينخصوصروحانيتيكتعريف ويژەلىبراىخودشاندامابيشترشخصيتھاى . بنه ٫٫ سالت خودشان را در قصه گویی به عنوان یک - بی این این این این این را به عنوان یک وسیله انتقال خوب مفاهیم تعریف می کنند. چرا که روحانیت رسیالتش را در دیندار کردن جامعیه می بیند و در این ۔ ،برای آن ہ ينداركردن جامعه مي گويدبايداز قصه استفاده كردنه اين كه خودقصه هدف باشد. در حالى كه در تعریف مدرن، قصه یک هدف است و حقیقتا تاثیر گذارهم هست. امروز بدنه اصلی روحانیت استقبالی از رمان ندارد. خیلی از روحانیون این را قبول ندارند که هدفشان رابشود با یک قصه بیان کرد.

. ــت نخس شــما را می تــوان در لیا وبلاګنویسان ایـران قـرار داد، چقــدر تجربه وبلاگنویسی در کوتاهنویسی و مفهومی نویسی قصههای کتاب تأثیر داشت؟

دقيقا؛ چيزي که من در وبلاگ نويسي عادت کرده ودماين بودكه كوتاه بنويسم وخوش بختانه حوصله نسل مروز هم یک حوصله استاتوسی است و به همین خاطر بهذهنم رسید که قصه های زیر ۲۰۰ کلمه بنویسم.

ارزیابی تان درباره این برداشت که قصه های الاحقر فداتون» گویی مدل تازه «ملانصر الدین» است، حبست؟ دقیقاً با تجسم شخصیتهایی مانند «مدیا باشی» در یس ذہنے نیز چیزی شبیہ املا نصرالدیں) را در ذہن

بال ۱۳ مربع بالربی ... داشـــتم و در نظرم این بود که اصلا⊪مدیا باشی⊪ نمونه مدرن «ملائصرالدین» باشــدو چون نوشــته ها دینی و اخلاقی بودهم این دوشخصیت به یکدیگرمی خورد. در پایان می خواهم بدانم که تعریف تان از طنز ت؟ و دست آخر طنز نوشته های خودتان را میست. و سبب ، حر عمر بوسمهای خود ان را چگونه تعریف می کنید؟ کاربرد اصلی طنز این است که نوشته را جزیی از

جامعه مي كند. جامعه ما جامعه بداخلاقي . جامعه در سنین مختلف، جامعهای لبخنددار است، . حالااين لبخند شيرين است يا تلخ بستگى به موقعيت دارد.ماجامعه بى لبخندى نيستيم،مانند جامعه آلمانى م، مانندجامعه آلمانی بم، مانندجامعه آلمانی - را د. با با با با با دری یک یک یک در ادر هم پذیرفته ایم و خشک، همه مان جوری یکدیگر را در هم پذیرفته ایم و طنز هم یعنی ادبیاتی که جزیی از ادبیات جامعه باشد. این که کسی طنز نداشته باشدچیز شیرینی برای جامعه نيست. پس طنز را اينگونه تعريف مي کنم که جزيي از لابيات جامعه باشد، ادبيات لبخندهاي جامعه. البته اين هست که آن عریانی که طنز در جامعه دارد را نمی شود در نوشته آوردامابه نظرم یک سری از لبخندهایی که بوو نم سیاسی، اجتماعی وروحانیت محور دار دمضمون طنز ... کتابمن است.



نگاهی به کتاب«الاحقر فداتون»

در نقد هر اثری شرط اول پذیرفتن اصل مرگ ، مولف را بايد غايب فرض كرد تا متن ولف است بدون اثر گذاری مولفش نقد شــود اما همیشه و مثل قوانین فیزیک، در نقدادیی هم استثنایی وجهود دارد. کتاب الاحقه فداتون، نوشته م محمدعلی ابطحی از آن استثناهاست، زیر انه خود ثر و نه نویسندهاش به عنوان یک طنز نویس بلکه , کبب نویسیندہ و کتابش جایز اہمی هُريكازاًيّن دورافارُغاز ديگرى دُرنظر بگيريم، با

موضوع خيلى فوق العادماى روبهروني کتاب طنزنوشته های ابطحی از آن حیث کتاب طنزنوشته های ابطحی از آن حیث قابل تامل است که یک سیاستمدار روحانی و اهل فرهنگ نه برای اولین بــار در تاریخ ادبیات که برای نخستین بار بعد از انقلاب چنین کاری کـرده و حریمهای خودســاخته را شکســته و ن مَان رَاكُر فَتْسَه وَبِاخود بِسه درون زندگی له در ویترین برده. مداران هميث اگر از منظر یک کتاب صرفا طنز این اثر رابررسی . مەي توانىم خىلى چىزھا

-ر مدح یا نفد ان بنویسیم اما این نقد چیزی کم خواهد داشته محمد 17 Т نوي ر.. نام کتابنیزاین هوشمندی داشت؛ روح حاکم بر نوشته. رابه کار گرفته کهاز تر کیبی بررسی شخصیت نویسنده به تنهایی هم نه در ست است و نه گویــای همــه مطلب. ر حجتالاسلامی کـه در سیاست و فرهنگ شناخته الاحقر»كەواژەايقديمى تر واز دور خارج شده است را ر ت، بـــه تنهايـــى می گذارد کنار «فداتون» که به نمى تواند موضوع خوبى براى گویشمر دمامروز اشاره دار د. یکبررسیجامعباشد. ابطحــی در ایــن کتــاب درواقع كل اين اثر مىخواهد شخصیت مدیاباشـــی را به جای خــود گماشـــته و هم اوســت که با اسطوخودوس

شدهاس

حرفهایاش دست به نوشتن خاطــرات خــود میزنــد

فلشبكى به گذشته و ورود

دنياى تازەيەسەي مدر نىتە روان شدهمارانشان دهد. دنيايى كەنە پايرفتن دار دو نەدلماندن

ابطحى به دنياى مديا و اينترنت به عنوان اولين سیاستمدار ایرانی حاضر در شبکههای مجازی یادمان می اندازد که او ساختار شکنی را دوست دارد.برای همین در نوشتن خاطرات طنز خوداز بر ای میں در بوسس حاطرات طنز خوداز سبک و اسلوب و فرمت پیشین استفادہ نکردہ و طرحی نودرانداختہ. مديا باشى و البته اسطوخودوس سون او كه قا

دستگاهی حرفهای است پلی است میان سنت ها و تجدد. همچنان که خـود او و ما و جامعه امروز ايران هســـتيم. ما شــهروندان امروز نه آن چنان که بايدريشه در ســنتـهايمان داريم و نه آن قدر مدرنيته را هضم وباور كردهايم كه جزيى از آن ويم. ما ملغمهای هس ابطحی ہم بے عمد نام مدیاباشے را برای خود راویاش در نظر گرفته.

ری س رسر عرب . ترکیبی از واژه امروزی و نویسن «مدیا» و واژه سنتی ایاشی، به عنوان پسوند شـغل. مثل حکیمباشی، آشپزباشـیو – نام اسطوخودوس سون اما کمی تامل برانگیز است. اسطوخودوس ام عامیانه گیاه اسطوخودوس یا اسطقدوس ست؛ گیاهی دارویی که درواقع نوعی گیاه نام عامیانه گیاه اسـ آرامبخش است. شاید بتوان گفت منظور راوی از انتخاب این نام برای دستگاهش نوعی طعنهزدن به اثرات ســکرآور و هیپنوتیزم گونــه ورود به . دنیای مدیاست. نویســنده حتی در انتخاب نام کتاب نیز این هوشــمندی را به کار گرفته که از عب یورین میرسیمندی را به کار کرده باشد و ترکیبی سنتی–امروزین استفاده کرده باشد و برای همین الاحقر، که واژهای قدیمی تر است را می گذارد کنار افدانسون» که به گویش مردم امروز اشــاره دارد. درواقع کل این اثر میخواهد دنیای تازه به سوی مدرنیته روان شده مارانشان دهد، دنيايي كه نه پاي رفتن داردو نه دل ماندن ین کتاب پنج بخش دارد، شامل «گاف های مدیا باشــی، در وادی سیاسـت، مدیاباشی در سفر،

مطاق –جو کی غربی است که برای شـوروی کمونیســتی ســاخته شــده و اتفاقا در جاهای دیگری هم از جمله ســالنامه گل آقــا با روایتی یا رک کار رسیده البته مشخص است اکثر دیگر به چاپ رسیده البته مشخص است اکثر روایتها خاطرات روزمره راوی است اما گاهی به نظر می رسد راوی به خاطر هاش پر و بالی مجازی ، حاصرت کی . دادہ تا شکل بھتری پی ابطحی در این کتاب از زاویه Т سندهحتىدرانتخاب دید سوم شخص غایب شرح حال مدیاباشی را مینویسد. به نظر میرســداو تنها این که خود را از مدیابان ـداو تنها برای سنتی–امروزیناستفاده کردهباشدوبرایهمین ہ۔ ب۔دا کنے و راوی اصلے ب<u>ب</u> قلمداد نشود، از ایسن زاویه نید استفادہ کردہ و س نكردهاز امكانات ايُن نوَّع زاويه نفادہ بیشتر ی کنا برای همین اکثر داستان ها

اً یک فرمول شــروع شـ ادامه یافت. و پایان می یابد. شـروع اکثر داسـتان ها به شروع اكثر داس چنین فرمولی که مدیاباشی ى فلان فلان كرد. شـد و.. باعث آزار مخاطب

مىشـود.اومى توانسـت بە راحتى داستان ھارااز جاى دىڭرى شروع يا تمام كند اما ابطحى اغلب از اين فرمول دلنشين براى نودش تخطی نکرده است. برخی روایتهای ،یگر هم گویی دلی نوشته و دلی به ناشر سپرده شدہ یعنی خیلی با ماہیت کلی اثر – کہ ہمان طنز آمیز بودن روایت ہاست – ہمخوانی ندارد. او می توانست برای یکدستی اثر برخی روایت ها را مذف و داستانک های دیگری جایگزین نماید. با این حال روایت های این کتاب چند حسن بزر گ دارند؛اول كوتاهنويسي وپرهيزاز اطناب.نوي مىداندخنداندنمردمبايدبهسبكبمب در یک لحظه باشد. بعداز کمی نوشتن یک ضربه بايد وارد شود و بعد دوباره بر گردد به روال سابق. راوی وقتی خاطبر ہای می گوید از طولانی کر دن ان،باحاشیهنویسی اجتنابوبااستفادهاز جملات کوتاه روایت را پیش میبرد تا ضرباهنگ سـریع \_ريخ زمان روایت، خــود روایت و نثر ســاده و روانش منطبق برهم باشند.

بار از باز می گردم به ابتدای نوشته ام که این اثر بدون مولفش نقد نمی شود. اگر شرایط سخت سال های اخیر نویسنده را بدانیم، می فهمیم با این شسرايط دل رابه دريا زدن وانتخاب داستان هاى طنزأميزى از أنچه دربين سياستمداران اغلم خشے ویلیخند میگذرد، چقـدر میتواند مخاطره آمیز باشد و نویسنده با این کار چه اقدام ارزشمندی کرده به ویژه وقتی برخورد پزشکان کرور باسریال در حاشیه رامی بینیم، میفهمیم شوخی با سیاستمداران صاحب قدرت چقدر می تواند پردردسر و سخت باشد، با توجه به همه آنچه گفتم، کتاب الاحقر فداتون، با وجود همه نقدی که بر آن وارد است، کتابی است درخور و خواندنی. کتابی است که در عین سادگی به خاط نیاش و نحوه ورودش به دنیای سیاست بابدخواندەشود.

بطحيدر كتار يدر وفرزندانشان سب

